

بهروز سورن: نرخ ارتباط با توده ها در داخل کشور چقدر است؟



گفته شد که چرا نقد میشود اما آلترناتیوی ارائه نمیکنم. من هم از جمله کسانی هستم که نقد میکنم، پرسش مطرح میکنم، معضل را مکتوب میکنم اما آلترناتیوی ارائه نمی‌دهم. اشکال را میبینم اما راه حل را نمیدانم. توان تشخیص کمبودها را دارم اما راه حلی برایشان نمی‌شناسم. اما افرادی بوده اند که اولاً شناخته شده هستند. دوماً در جایگاه رهبری یک سازمان یا تشکل قرار داشته اند. سوماً پیشینه آنها دال بر این است که در گذشته نیز راه حل‌هایی ارائه داده اند و مشکل گشا بوده اند و در این زمینه تخصص‌هایی دارند. بهمین دلیل این وظیفه قبل از هر فردی دیگر بر عهده آنان بوده است که صدای مشترک چپ رادیکال را سازمان دهند.

این درست است که بیش از سه دهه سازمان‌های سیاسی بعلت سرکوب وحشیانه رژیم با داخل کشور ارتباطی ندارند. درست‌تر اینکه تبعیدیان علیرغم آموخته‌های بسیار از ارتباطات انسانی در دیگر کشورها اما دیگر از ریشه‌هایشان تغذیه نمی‌کنند و چنانچه همین دنیای مجازی نبود وضعیتی بسیار وخیم‌تر داشتند. جای آن دارد که با مرور گذشته و فرصت‌های از دست رفته و با حسن نیت و صداقت بگوئیم که از ماست که بر ماست. نارسائی‌های کنونی در فقدان صدائی رسا به داخل کشور و بی‌ارتباطی با مردم کشورمان اگر هزاران دلیل هم برایش ردیف کنیم باز نقش سستی‌ها و سکتاریسم خانۀ زاد خود را نمیتوانیم نادیده بگیریم. طبیعی است که با گذشت زمان و عدم تحرک در برابر نیازهای هر روزه و روزمره جنبش در تبعید، رخوت و سستی‌تتمان را خواهد سائید و بمرور شبیه آثار باستانی خواهیم شد.

بیشماری هستند که میگویند ما سیاسی نیستیم و در سیاست دخالت نمی‌کنیم. تعدادی هم هستند که میگویند ما سیاسی هستیم و وظیفه خود میدانیم که در برابر تحولات سیاسی واکنش نشان دهیم، نظر دهیم و دخالت کنیم. برخی هم میگویند ما هم سیاسی هستیم و دخالت میکنیم و هم رهبر دنیا آمده ایم و منتظر هستند که روز موعود فرا رسیده و بر دوش مردم کشورمان حمل شوند. درد ما تبعیدیان فقط این نیست که باحکومتی سفاک و خونریز روبرو بوده و هستیم.

رنج ما از خود نیز هست. از طیفی که در جزمیت و دکماتیسیم مثال زدنی است. از خر ملا پائین نمیاید و در رویاهای خود شناور است. به نیازهای سیاسی در تبعید بی‌اعتنا بوده و هست و می‌ماند و جز انتظار نمی‌کشد. انتظار روز موعود را می‌کشد. افزایش گرد سپید بر چهره و موهای نداشته خود می‌بیند و نومیدی و یاس اندام نحیفش را بلرزه انداخته است. اندیشه هم نمیکند تا طرحی نو در اندازد، با همسایه‌های سیاسی خود همنشینی کند و نارسائی‌ها را از پیش بردارد.

نرم‌ترین زمین‌ها را بیل می‌زنند که همانا استفاده از نهادهای حی و حاضر امپریالیست‌هاست. تئوریزه میکنند و در کنگره سازمانی خود جا میاندازد و سپس در اتاق انتظار بی‌بی سی فارسی و صدای آمریکا و حتماً از این پس رادیو فردا و پس فرداها منتظر بلندگو میشوند تا با مردم داخل کشور ارتباط برقرار کند!

خیلی نا مطبوع است که نسبت به عملکرد یک یا چند سازمان سیاسی مبارز (هر چند با پرسش‌های عیدیه و باز نسبت به عملکرد آنها در گذشته) اظهار نظر و در نفی آن نوشت. بارها به خود لعن و نفرین کردم، شلاق را بخود روا داشتم، خودم را سنگسار کردم که چرا قلم علیه سازمانی میبری که هزاران شهید راه آزادی و برابری آنرا خانه سیاسی منزه خود پنداشته اند و در راه آن جان داده اند؟

اما وقتی فکر کنیم که بخش بزرگی از زنان و مردان آزاده قتلعام شده در دهه شصت به این سازمان و آرمانهایش تعلق داشته اند و هم اکنون باز تعریف‌هایی در برنامه سازمانی آن انجام میشود که با تعلقات فکری آنها در گذشته سنخیتی ندارد، سپس نقد این سازمان را موجه میتوان شمرد. مهم نیست که در کجای جهان ایستاده ایم زیرا توجیه بدست گرفتن بلندگوهای آلوده امپریالیست‌ها و شرکت کردن در شوهای سیاسی و هدفمند آنان با پرچم سوسیالیستی!! و آمال ضد امپریالیستی؟! بیشتر مضحک می‌نماید تا سیاسی کاری!! و این امر در همه جای جهان از سوی جبهه انقلاب نکوهش میشود.

جالبتر اینست که سازمانهای چپ مزبور شرکتشان در این نمایشات را بهره بری از امکانات آنها!! برای تبلیغات سوسیالیستی و ارتباط با داخل کشور مینامند حال آنکه بهره اصلی را از حضور چپ در برنامه های مزبور، این رسانه ها و خیرخواهی امپریالیستی! آنان میبرند. آیا تصور بر این است که راه ارتباط با توده ها از کانال امپریالیست ها میگذرد؟ (آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد)

از ابتدای تبعید یک ضرورت مثل خوره بخش اعظم نیروهای رادیکال در غربت را خورده است. ضرورتی که نیاز میبرم این بخش نه تنها برای ارائه آمل و آرزوها و درد ها و رنج های آن بلکه برای پیوند با جنبش های داخل کشور از طریق یک بلندگوی مرکزی خواه نوشتاری، تصویر و صدا و ... بوده است. متفکرین چپ اما در پراتیک سیاسی تجربی خود به این موضوع حساس و مهم و حیاتی بی اعتنائی کردند. منافع سازمانی اهمیت بیشتری از منافع عمومی داشته است.

امروزه دهها رادیو کوچک و بزرگ با تعلقات سازمانی موجودند اما دریغ از یک رسانه مرکزی برای چپ رادیکال و سازش ناپذیر با خفاشان اسلامی در حکومت؟!

در چارچوب سازمانی همه چیز رواست اما در طیف چپ بطور عمومی نارواست؟ زیرا هیچیک از نهادهای سیاسی سنتی دیگری را برسمیت نمیشناسد و حاضر نیست با دیگراندر یک ظرف مشترک قرار گیرد.

هم از اینرو آنها سازمانگرائی مینامم. فرقه گرائی در فرهنگ سیاسی امروز مثل یک ناسزای سیاسی است. فرقه گرائی چیست؟ زمانی که در سازمانگرائی افراط و تفریط شود میتوان آنها را به فرقه گرائی تشبیه کرد.

عبور از پراگماتیسم سیاسی و روشنائی بخشیدن به حقیقت

آنها که در تبعید موهایشان را سپید میکنند و امید به آینده ای آزاد و رها دارند قطعا با این پدیده در تبعید نیز آشنا هستند. پیش ترها فرهیخته ای و شاید غلامحسین ساعدی گفت که برخی از تبعیدیان پولهایشان را در چمدانهایشان جا دادند و به خارج از کشور آمدند و برخی نیز جان هایشان را. از میان همه اینها بخشی نیز به هر علتی راه برگشت و خاموش بودن در برابر جنایات جمهوری اسلامی را پیشه کردند. بخشی از تبعیدیان نیز نه این هستند و نه آن. بدین شکل که راههای بیلاق و قشلاق به ایران را دنبال نمیکند اما برای طرح و روی پا نگاهداشتن خود و سازمانشان از هر امکانی منجمله رسانه های وابسته به جنگ طلبان و تحریم کنندگان بهره میبرند و به آنها چشم دارند بدون آنکه راه حل معضل جنبش در تبعید را در درون آن جستجو کنند.

قطعا ما در تبعید با تمامی کوشش هایمان نخواهیم توانست به همه چیز بپردازیم اما آنچه در توانمان هست چرا و واضح تر آنکه یکبار برای همیشه میبایستی برای همه چیز مبارزه کرد و نه بخشی از آن. یکبار برای همیشه این نسل میرا که در تبعید گذران زندگی میکند میتواند حرف دل بزند زیرا که تاوان آنها دهه هاست که میپردازد. غل و غش ها را رسوا کند و چنانچه روزی روزگاری در جبهه مبارزه علیه استبداد و سرکوب پاک باخته است، اگر لازم است جبهه یا جبهه هائی دیگر باز کند و در برابر آنچه بار دیگر استبداد جدید تر را و عده میدهد بایستد.

شرکت در شوهای تلویزیونی بی بی سی فارسی و آمریکا و همدیفانشان برای چپ رادیکال همانند گرد و خاک پاشیدن در چشمان مخاطبان است. چپ ضد استبداد و امپریالیسم را چه کار با نگاهها و نهادهای تبلیغاتی امپریالیستی؟ آنها در شرایطی که سه دهه از تلاش برای ایجاد صدائی مشترک در این طیف خیری نیست. و باز آنکه در شرایطی شاهد این چرخش در بخشی از این طیف هستیم که جنبش اشغال زبانه میکشد و پیش چشمان ما عروج چپ در یونان مشاهده میشود. و باز آنکه در همین شرایط و هر لحظه میتواند آتش جنگی خانمانسوز و مردم سوز از سوی امپریالیستها بر افروخته شود.

لطفا اگر چپ نیستید کمی سیاسی باشید!

فاتحه ای بر مزار بخشی از طیف چپ رادیکال

دوستی پرسیده بود که چرا افراد را با اسامی آنها همراه نمیکنم. بنظر من اسامی این افراد هر چه باشد و اصلا حسن علی نقی باشد اما این سیاست سازمانی آنهاست. در مجامع و کنگره ها به بحث گذاشته شده است و تصمیمی جمعی است. افراد سابقه ای بسیار درخشان دارند و حسرت و حساسیت من نیز از همینروست و در یک کلام موضوع جدیدست. مصوبه کنگره آنهاست. فرصت طلبان سیاسی را بنوبه خود تجربه کرده ایم و تاریخ سه دهه اخیر در برابر ماست. از سردار سازندگی تا گاندی

! ایران و میرحسینی که دوران طلایی امامش را خواب میبیند و جنبش های خیابانی را تظاهرات سکوت به بیراهه برده است. مابازاء این رجال اما در میان اپوزیسیون بسیارند.

هم آنها که استحقاق رسوا شدن دارند و نمیتوان نسبت به آنها بی تفاوت بود. پیش چشمان ما و با فرمان اربابانشان برای آینده کشورمان خواب می بینند و سودای ساختن دولت در تبعید دارند. پشت شان به دلار و یورو و پوند محکم است. به صدای آمریکا، بی بی سی فارسی و رادیو فردا و چه میدانم پس فردا اتکا دارند. حمله نظامی را تبلیغ میکنند با این خیال که از طریق پول و تبلیغات و پشتیبانی غرب میتوانند خود را به رهبری آتی مردم کشورمان زورچپان کنند. صحیح است که حرف آخر را مردم خواهند زد. اما مردم بر حسب آگاهی و دانش سیاسی خود حرف میزنند. برآمد جمهوری اسلامی درس های بسیاری برای همه ما داشته است.

اینکه فرمولها و نقشه های طیف مرکز اولاف پالمه و کنفرانس واشنگتن بدلخواه آنان پیاده شود جای مکث بسیار دارد. چنانچه جمهوری اسلامی در مذاکرات جاری خود به توافقاتی دست یابد، چه خواهد شد؟ آیا جمهوری اسلامی نسبت به تحرکات اخیر آلترناتیو سازات!! بی تفاوت خواهد ماند؟ آیا معاملاتی عیان یا نهان با غرب در اینمورد صورت خواهد گرفت؟

آیا فشار بر متقاضیان پناهندگی و تبعیدیان و محدود کردن آنان تشدید خواهد شد؟ قطعاً این نشست دو صحنه خواهد داشت. جلوی پرده و پشت پرده و بی شک یکی از محورهای مذاکرات در پس پرده مرتبط با اپوزیسیون در خارج کشور خواهد بود. غرب و جمهوری اسلامی علیرغم تضادهایشان که حتی ممکن است به حمله نظامی به تاسیسات اتمی ایران و افروختن آتش در منطقه منجر شود اما در یک موضوع توافق دارند و اینکه با رادیکالیسم جنبشهای مردمی در کشورمان موافق نیستند.

هراس از آن، دو طرف را در بر گرفته است. ادامه و تشدید سرکوب ها در داخل از سوی رژیم و هدایت تلاشها برای آلترناتیو سازی با هدف برگزاری انتخابات آزاد (مرکز اولاف پالمه) و گذار به دموکراسی بدون خشونت (کنفرانس واشنگتن) از طرف غرب این همسوئی و علاقه مشترک را نشان میدهد. این حقیقت سراسر متناقض ولی موجود است. هیجانات اجتماعی میتواند منافع هر دو طرف را بخطر بیاندازد هم از اینرو مذاکره و گفتگو خواه نهان یا عیان میتواند جبهه رادیکال مردمی را تضعیف کند.

بهروز سورن

sooren001@yahoo.de

18.05.2012

سایت گزارشگران

www.gozarshgar.com